فایل شماره ۱۲۷۵

**ایمانِ پایدار**

**با**

**فکرِ فعّال**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ. وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ.‏ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ [[1]](#footnote-1)

همۀ افراد بشر امّت واحده‌اند و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید. نوع بشر تفرقه ایجاد کردند ولی همۀ آنان به سوی ما بازمی‌گردند. هر كس قسمتی از اعمال صالحات را انجام بدهد و مؤمن باشد سعی او ناسپاسی نخواهد شد و ما تمام اعمال او را می‌نویسیم.

**یگانه بودن ربّ و معبود ما**

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ [[2]](#footnote-2)

همۀ افراد بشر امّت واحده‌اند و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید.

در جلسۀ قبل آیۀ فوق مورد بحث بود و به این کیفیّت استفاده شد که نوع بشر امّت واحدی است قهراً مسیر واحد و مقصد واحدی هم دارد. همۀ افراد بشر دارای عقل و اراده و اختیارند و از جانب خداوند هم که بعث انبیاء و انزال کتب شده و همۀ افراد بشر نوع واحدند، امّت واحده‌اند و در مسیر واحد هم حرکت می‌کنند و رو به مقصد واحدی هم که معاد و رستاخیز قیامت است حرکت می‌کنند قهراً مبدأ واحد هم دارند؛ ربّ‌شان واحد، مسیر واحد، مقصد هم واحد. «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»؛ من هم که خالق شما هستم قهراً ربّ شما هستم. همان کس که خالق است ربّ است و همان کس که ربّ است معبود است این مسلّم است.
معبودیّت و الوهیّت لازمۀ ربوبیّت است و ربوبیّت لازمۀ خالقیّت است، چون خالق شماست شما را اداره می‌کند و از نقص به کمال می‌رساند و سرپرستی می‌کند. پس همان کس که ربّ است معبود شماست و شما نزد او تذلّل می‌کنید و نیاز به او دارید، این هدف بوده است. بعد فرمود: متأسّفانه نوع بشر تابع این منطق نشدند بلکه تفرقه ایجاد کردند و از این آزادی در عمل که به آنها داده شده سوء استفاده کردند در حالی که عقل و اختیار و آزادی در عمل و حرّیت در فکر وسیله‌ای بود که آنها راه مستقیم را پیدا کنند امّا اهوای نفسانی بر آنها غالب شد و تفرّق ایجاد کردند و مسیر واحد را متعدّد کردند و برای خودشان اربابی متعدّد اتّخاذ کردند .

در تقسیم بندی کلّی، انسان‌ها دو دسته شدند؛ گروهی مؤمن شدند و برنامۀ آسمانی را قبول کردند و گروهی برنامۀ آسمانی را قبول نکردند و کافر شدند.

**سرنوشت مؤمنان و کافران از نگاه قرآن**

 قرآن کریم سرنوشت این دو گروه را چنین بیان می‌فرماید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ [[3]](#footnote-3)

هر کس قسمتی از اعمال صالحات را انجام بدهد و مؤمن باشد سعی او ناسپاسی نخواهد شد و ما تمام اعمال او را می‌نویسیم.

آن گروهی که ایمان آورده و عمل کردند ما از ایشان سپاسگزاریم. اینجا عظمت خالق و ناچیزی مخلوق را ببینید بعد تشکّر و سپاسگزاری معبود را مشاهده کنید: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ»؛ ما شکور هستیم. خداوند شکور است. ایمان به خدا و عمل صالح، نفعش به خودِ انسان رسیده وگرنه سودی به حال خداوند ندارد، نه طاعت و بندگی ما و نه عصیان و گناهان ما سود و زیانی به خالق ندارد ، تماماً به خودِ ما بر می‌گردد:

 گر جملۀ کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گَرد

 در عین حال لطف و تشکّر هم می‌کند: «مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»؛ ما نخواستیم انسان همۀ صالحات را انجام بدهد. «مِنَ الصَّالِحَاتِ»؛ اینجا «مِنْ» تبعیض است یعنی قسمتی از صالحات را انجام بدهد ما اکتفا می‌کنیم. مؤمن باشد و بعضی از اعمال صالحات را انجام بدهد نه همه کارهای نیک را.

البتّه معلوم است هیچ کسی نمی‌تواند همۀ صالحات را انجام بدهد، هر کسی شرایط خاصّی دارد و وظائف خاصّی در همان حالِ خود دارد، به حسب حال خود باید آن وظایف را انجام بدهد. ولذا قسمتی از صالحات را انجام می‌دهد و این برای ما کافی است. در یک شبانه‌روز اگر هفده رکعت نماز بخوانیم مگر کار سختی است؟ مگر دشوار است؟ یا در تمام سال یک ماه رمضان آن‌هم چند ساعت در روز امساک کنیم مگر کار مشکلی است؟ آیا در تمام مدّت عمر یک بار حجّ به‌جا آوردن سخت است؟

از ما نخواستند در هر یک ساعت ده رکعت نماز بخوانیم یا هرسال مکّه برویم، چنین کار شاقّی خداوند از ما نخواست بلکه فرمود هر کس قسمتی را انجام بدهد ما اکتفا می‌کنیم منتهی باید مؤمن باشد تا این عملِ او از ایمان برخیزد. این دو رکن لازم است: ایمان در قلب باشد و عمل در جوارح، و ایمان قلبی مولّدِ عمل باشد و عمل هم مولود ایمان باشد .اگر یکی تنها باشد کافی نیست. افراد ناپخته و خامی هستند که می‌گویند خدا را قبول دارم ولی نماز نمی‌خوانم و عمل صالح ندارند.

ممکن است کسی قلباً خدا را باور کند این ایمان باید مولّد باشد چون خدا را باور کرده دستورش را هم باید قبول کند، ایمان به خداوند باید خاصّیت داشته باشد، ایمان باید مولّد عمل باشد و عقیم نباشد اثرگزار باشد. و یا ممکن است کسی عملی داشته باشد، عملش خوب هم باشد امّا از ایمان سرچشمه نگرفته باشد. این‌هم ارزش ندارد و انسان را به سعادت نمی‌رساند. سعادتِ انسان به حُکم قرآن معلول دو رکن است: یکی ایمان قلبی و رکن دوّم عمل که در همه جای قرآن این مطلب آمده است.

**ایمان و عمل صالح در سورۀ مبارکۀ عصر**

 از جمله در سورۀ مبارکۀ عصر آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

قسم به عصر تمام انسان‌ها در زیانند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند.

مؤمنِ صالح العمل یعنی قلباً باور کرده و عملاً کار می‌کند و این کار تولید شده از ایمان سبب سعادت او است و سعی او نزد ما مشکور است و ما کُفران به سعی او نداریم و در روز قیامت اعمال او بی‌نتیجه نیست.

**آیه اشاره به آخرت دارد نه دنیا**

در دنیا شاید انسان تلاش کند ولی نتیجه‌ای که می‌خواهد حاصل نشود. بله، این‌طور نیست که در دنیا هرکس تلاش کند به نتیجه برسد. فلذا آیۀ شریفه که در سورۀ نجم آمده است که:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَی [[4]](#footnote-4)

برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

 اشاره به آخرت دارد، برخی آن را با دنیا تطبیق می‌دهند و می‌گویند در دنیا انسان آنچه که سعی می‌کند می‌بَرَد هر کس سعی نکند نمی‌برد. خیلی‌ها سعی می‌کنند امّا به نتیجه نمی‌رسند. بعضی‌ها سعی می‌کنند امّا نتیجه‌اش به دیگران می‌رسد، مثلاً خیلی پدرها جمع کردند ولی بچّه‌ها که ذرّه‌ای تلاش نکردند خوردند و کلّی سرمایه نصیبشان شد. این نیست که هرچه انسان در دنیا می‌برد نتیجۀ سعی و تلاش اوست، بسیاری از تلاشگران به نتیجه نمی‌رسند و بسیاری از بیکاران نتیجۀ کار دیگران را می‌خورند. پس منظور از این آیۀ: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» دنیا نیست. امّا در آخرت مسلّم است یعنی در آخرت امکان ندارد کسی بدون تلاش خودش بهره‌ای ببرد. «وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً»[[5]](#footnote-5)؛ امکان ندارد خداوند به احدی ظلم کند. هرکس هر سعی و تلاشی که کرده بهرمند می‌شود. آنجا سعی پدر را به پسر نمی‌دهند و بالعکس سعی پسر را به پدر نمی‌دهند. «وَ اَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یَرَی»؛ سعی او به زودی دیده خواهد شد. سعیِ خودِ او را نشانش می‌دهند.

**تأکید آیات دیگر قرآن به آخرت اندوزی**

پس کسانی که در دنیا سعی برای آخرت خود می‌کنند ما سعی و تلاش آنها را مشکور قرار می‌دهیم و کفران نمی‎کنیم: «وَ إِنَّا لَهُ كاتِبُون»؛‏ ما همه را می‌نویسیم، ضبط می‌کنیم و هیچ چیزی از دفتر ما مکتوم و مخفی نمی‌ماند. در سورۀ لقمان می‌خوانیم که لقمان به پسرش گفت:

يا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ [[6]](#footnote-6)

پسرم! اگر عمل به اندازۀ دانۀ خردل که از ارزن هم کوچکتر است در لابه‌لای تخته سنگ‌ها قرار گرفته باشد یا در آسمان‌ها یا در اعماق زمین باشد خدا آن را می‌آورد.

«لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً»[[7]](#footnote-7)؛ به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود. مسئله‌ای که قرآن بر آن تأکید دارد ایمان و عمل صالح است که نمی‌شود به سادگی از آن گذشت. مسئلۀ به دست آوردن ایمان، آن‌هم ایمان قلبی بسیار مهم است، مایه می‌خواهد که آدم ایمان قلبی داشته باشد فقط به زبان نباشد.

قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ فی قُلُوبِكُمْ [[8]](#footnote-8)

عرب‌های بادیه نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم چون هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

مسئله قلبی است، ایمان باید به باور تبدیل بشود، باور قلبی هم به این سادگی نیست. برای وحدانیّت شهادت می‌دهید و بر نبوّت شهادت می‌دهید ولی در عمل اطاعت نمی‌کنید، شما مؤمن نشده‌اید.

یک‌وقت لفظی را می‌گوییم و مفهوم آن را نیز می‌دانیم، خیلی هم زیباست امّا نکته اساسی عمل به آن دانسته است باید عمل کنیم تا نتیجه بدهد. بعضی‌ها درس می‌خوانند و می‌فهمند امّا فهم با باور قلبی فرق دارد، فهمیدگی غیر دلبستگی است، دو مطلب است.

**عامل بودن غیر از عالم ناقل بودن**

خیلی‌ها می‌فهمند امّا دلبستگی ندارند، فهم به آسانی به دست می‌آید؛ کتاب‌ها نوشته‌اند، مدرّسان و معلّمان هستند. پس هم تلفّظ را و هم تفهّم را به راحتی می‌شود به دست آورد امّا آنی که سخت است باور است که جوهر باور، قلب را رنگین کند آن‌هم به رنگ الله. قلب انسان در مقابل فهمش تسلیم بشود، چون خیلی‌ها می‌فهمند امّا در مقابل فهمِ خود تسلیم نمی‌شوند:

وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها اَنْفُسُهُمْ [[9]](#footnote-9)

در حالی که باطنشان به آن یقین داشت از روی ظلم و سرکشی انکار کردند.

 این‌طور نیست که هر عالِمی مؤمن هم باشد، شیطان از خیلی از ماها باسوادتر است امّا مؤمن نیست بلکه کافر است. او آن‌قدر فهمیده و دانا بود که ملائک فکر می‌کردند از جنس آنهاست چون با همان فهمش سرِ آنها کلاه گذاشته بود، تا زمانی که دستور رسید همه تسلیم بشوند امّا در مقابل همانی که می‌فهمید تسلیم نشد، شیطان می‌دانست خداوند خالق بی همتاست. گفت: «خَلَقْتَنيی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ»[[10]](#footnote-10)؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل. شیطان قبول داشت که قیامت هم وجود دارد. گفت: «أَنْظِرْنی‏ إِلَى‏ يَوْمِ يُبْعَثُون‏»[[11]](#footnote-11)؛ مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده. فلذا خداشناسی مطلبی است و خداباوری مطلب دیگری است.

ما علی‌شناس زیاد داریم امّا علی‌باور کم داریم، خیلی از اهل تسنّن علی‌شناس هستند، آن‌قدر خوب می‌شناسند و تحلیل و بررسی می‌کنند که شگفت‌آور است. اگر کسی نداند ابن ابی الحدید سنّی است، مطالبی را که او در مورد امیرالمومنین علیه السلام نوشته بخواند باور نمی‌کند سنّی باشد. او امام شناس بود اما اهل تسلیم نبود. برخی امام را خوب شناخته‌اند امّا باور نکرده‌اند و در مقابلش خضوع ندارند و عمده همان تسلیم است.

**لزوم تفکّر برای کسب ایمان**

برای به دست آوردن ایمان، تفکّر لازم است و متأسّفانه ما تفکّر کم داریم و نمی‌دانیم تفکّر، خود عبادت است. اصلاً ما موظّف به تفکّریم چون عبادتِ اوّلِ ما تفکّر است. خیلی زحمت می‌کشیم، نماز زیاد می‌خوانیم، سجدۀ طولانی داریم و ذکر زیاد می‌گوییم. یا خیلی‌ها پول خرج می‌کنند، مکّه و کربلا و مشهد می‌روند و به فقرا رسیدگی می‌کنند امّا عبادت تفکّر کم داریم. در شبانه‌روز امکانش هست که ما پانزده دقیقه تفکّر ‌کنیم.
برای همۀ کارهایمان وقت تعیین می‌کنیم؛ غذا خوردن، خوابیدن، مطالعه کردن، اداره و کارکردن، نماز خواندن. امّا آیا برای تفکّر زمانی تعیین کرده‌ایم یا نکرده‌ایم؟ در شبانه روز حدّاقل پانزده تا سی دقیقه آخر شب به تفکّر بپردازیم.

بزرگان ساعت تفکّر دارند. یکی از بزرگان در قم بود، از دنیا رفته است. ما طلبه بودیم و عقلمان نمی‌رسید آن زمان من هجده ساله بودم و با رفیقان برنامۀ مباحثه داشتیم، ساعت مباحثه یک ساعت قبل از اذان صبح بود و در مسجد بالای سر همجوار حضرت معصومه علیها السلام برگزار می‌شد، هر موقع برای زیارت می‌رفتیم می‌دیدیم این بزرگوار آنجاست، نماز شبش را خوانده تمام کارهایش را کرده نشسته است و درحال نشسته خم شده است. من فکر می‌کردم در حال خواندن قرآن است یا مطالعه می‌کند امّا بعد متوجّه شدم آن زمان ساعت تفکّر ایشان بود. نیم ساعت به اذان صبح مانده ایشان عبادتِ تفکّر می‌کرد:

تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ [[12]](#footnote-12)

یک ساعت تفکّر از یک سال عبادت بالاتر است.

این حدیث از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

لَيْسَ‏ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِی أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ [[13]](#footnote-13)

عبادت به نماز و روزۀ بسیار نیست بلکه عبادت اندیشیدن در آیات و آثار خدای عزّوجلّ است.

کسی که اهل تفکّر باشد و مطالب را به خورد عقل و قلبش داده باشد این ایمانش ریشه‌دار است و به این سادگی نمی‌شود از او گرفت ولی کسی که عقاید خود را بدون تفکّر به دست آورده باشد با اندک تشکیکی از جادّه منحرف می‌شود، ایمان و اعتقادات بدون ریشه‌اش را از او می‌گیرند. انسان متزلزل در عقاید خیلی خطرناک است، خوب است انسان در شبانه روز یک ساعت یا نیم ساعت تفکّر کند.

**لزوم تفکّر در ادعیۀ مأثوره**

 ما دعاهایی داریم که انسان را به تفکّر وا می‌دارد. دعای جوشن صغیر مختصر است آن را بخوانید نعمت‌هایی را که خداوند به انسان داده متذکّر می‌شود که در زمان‌های مختلفِ عمرم چه بودم و چه خطرهایی در مقابل راهم بود و تو رفع کردی و نجاتم دادی. لازم نیست دعا را تا آخر بخوانیم و تمام کنیم، مثلاً شب جمعه قرار نیست به سختی دعای کمیل را بخوانیم و تمام کنیم نه، بلکه خوب است یک سطر یا دو سطر یا نیم صفحه بخوانیم امّا با تفکّر و تعقّل باشد نه اینکه با خستگی بخوانیم و چرت بزنیم. دعای ابوحمزه ثمالی را لازم نیست تا آخر بخوانیم، هر شبی یک صفحه بخوانیم و در همین یک صفحه فکر کنیم.

یا اینکه دعای عرفه را قرار نیست فقط روز عرفه بخوانیم، اینها به قصد ورود که نیست. در همین دعای عرفه از زبان امام حسین علیه السّلام می‌خوانیم: خدایا! من چه بودم و تو با من چه کردی. دائم تذکّر می‌دهد که چه شده که خداوند این‌همه لطف به انسان کرده و برکات مادّی و معنوی بر سر انسان ریخته، در مورد اینها فکر کنیم. انسان، متفکّر که شد کم‌کم عالِم می‌شود و علم به اینها پیدا می‌کند و عزم در انسان پیدا می‌شود و تصمیم می‌گیرد و قاطع می‌شود.

**شنیدن ساز و آواز، سُست کنندۀ ارادۀ ایمانی انسان**

یکی از عواملی که ارادۀ انسان را ضعیف می‌کند گوش کردن به ساز و آواز است. بزرگان فرموده‌اند: موسیقی‌های دارای غنا، ارادۀ ایمانی انسان را سُست کرده و از بین می‌برد. به حکم قرآن به شیطان خطاب شده است:

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ [[14]](#footnote-14)

از آنان هر كس را توانستی با آوازت (به سوی باطل‌) برانگیز.

استفزاز یعنی شُل کردن. ای شیطان! تو با صدایت می‌توانی عقیدۀ مردم را سُست کنی و درنتیجه انسان آمادۀ انحراف می‌شود. پس آهنگ‌ها و صداهای غنا این اثر وضعی را بر روی انسان دارد، حالا چه باور بکند یا نکند وضعاً این اثر را دارد. اصلاً در روایت تفسیر شده که صوت شیطان، غنا یا همان موسیقی است. بعضی‌ها گفته‌اند با موسیقی به خدا می‌رسند ولی قرآن گفته با صدای شیطان، سُست و سبک می‌شوید، شل می‌شوید و به خدا نمی‌رسید. یا در قرآن سوره لقمان آمده است که:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ [[15]](#footnote-15)

بعضی از مردم‌ سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی از راه خدا گمراه كنند و آیات الهی را به مسخره بگیرند، برای آنان عذابی خواركننده خواهد بود.

از مصادیق لهو الحدیث طبق روایات همان صدای شیطانی و غناست، کسانی که با لهو الحدیث سر و کار دارند:

وَ إِذا تُتْلى‏ عَلَيْهِ آياتُنا وَلَّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها كَأَنَّ فی أُذُنَيْهِ وَقْراً [[16]](#footnote-16)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود مستکبرانه روی برمی‌گرداند گویی آن را نشنیده است، انگار در گوش‌هایش سنگینی است.

 همین که آیات ما به گوشش برسد با بی‌اعتنایی می‌گذرد، مثل این‌که گوش او سنگین است و چیزی نمی‌شنود و خلاصه اینکه ساز و آواز و انس با این لهویّات، عزم انسان را از بین می‌برد و او را فردی ضعیف‌الایمان و ناتوان می‌سازد.

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 92 تا 94. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ انبیاء، آیۀ 92. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ انبیاء، آیۀ 94. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ نجم، آیۀ 39. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ کهف، آیۀ 49. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ لقمان، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ انبیاء، آیۀ 47. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ حجرات، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ نمل، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ اعراف، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ اعراف، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-11)
12. - تفسیر عیاشی، جلد 2، صفحۀ 208. [↑](#footnote-ref-12)
13. - کافی، جلد 2، صفحۀ 55. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ اسراء، آیۀ 64. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ لقمان، آیۀ 6. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ لقمان، آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-16)